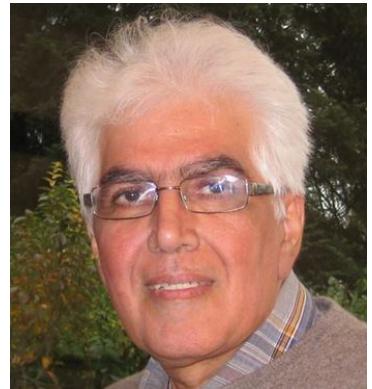


دوچهرگی، بلای جان ایران

فاضل غبی

در پی سقوط ایران به مفاک فاشیسم اسلامی، تهمت و توهینی نبود که "خودی" و "بیگانه" نثار «ایرانیان» نکرده باشد؛ اما خوشبختانه «رستاخیز مهسا» نشان داد که بخش بزرگ ایرانیان، مانند مردمان هر کشور دیگری، از همه گونه ویژگی‌های نیک انسانی و اجتماعی برخوردارند، و تسلط فاشیسم اسلامی بر ایران نه تصادفی و یا نتیجهٔ «خلقیات ایرانیان» بوده، بلکه در وضعیت مشابه در کشورهای اروپایی مانند آلمان، ایتالیا، اسپانیا و... در نیمهٔ نخست سدهٔ بیستم رخ داد.



جامعهٔ ایران نیز در برابر فشار تبلیغی "چپ اسلامی" از یکسو و حکومت فردی محمدرضا شاه از سوی دیگر، ناگزیر آبستن دگرگونی بزرگی بود، که با توجه به نفوذ و ماهیت تودهٔ عظیم «چپ اسلامی» نمی‌توانست پیامدی جز قدرتیا بی «اسلامیون» یا «چپها» داشته باشد.

حکومت اسلامی نه تنها بر دوش تودهٔ مزبور به قدرت رسید، بلکه بدون پشتیبانی فعال آن هرگز نمی‌توانست دوام بیاورد. و اگر حکومت اسلامی در تاریخ جهان بیسابقه می‌نماید، بدین سبب که تودهٔ «چپ اسلامی» از دیدگاه روانشناسی اجتماعی از نارسا بی‌همتا بی‌برخوردار است.

ریشهٔ این نارهنجاری را باید در اسلام و به ویژه در مذهب شیعه جستجو کرد، که به راستی هیچ مذهب و مکتبی در دنیا از نظر عقلستیزی به گرد پای آن نمیرسد. احمد کسروی نخستین اندیشمند معاصر است که این نکتهٔ مهم را دریافت: «در شیعیگری دلیل خواستن و یا چیزی را به داوری خرد سپردن از نخست نبوده و کنون هم نباشتن بود.»⁽¹⁾

رأی کسروی بر این واقعیت تاریخی استوار است که اصول فکر منطقی را برای نخستین بار ارسطو تدوین نمود و با پیدایش مسیحیت و هماهنگ شدن تدریجی آن با منطق یونانی، در طول «قرون وسطاً» منطقی اندیشیدن رواج پیدا کرد. در حالی که به هنگام پیدایش

اسلام و تدوین آثار اسلامی «روش درست اندیشیدن» هنوز در عربستان رسوخ نکرده بود و بدین سبب مطالب اسلامی به کلی از منطق به دور هستند.

بدین معنی مشکل با اسلام و به ویژه شیعیگری نه تنها این است که از نظر فکری با تلاقي را می‌ماند که هرچه بدان پرتاب شود، بدون ارتباط با دیگر مطالب در آن شناور بر جای می‌ماند، بلکه این هم هست که رهایی از آن به کمک اندیشه منطقی نیز ناممکن است. (2)

در تاریخ معاصر ایران به ظاهر دو کوشش بزرگ برای رهایی از اسلام صورت گرفت که هر دو به شکست انجامیدند. نخست کوشش برای ترویج افکار روشنگرانه برآمده از جوامع اروپایی، که به همت «منوّرالفکران» در آستانه انقلاب مشروطه مطرح گردید و دیگری گسترش «جريان عدالتخواهان» چپ. اما این هر دو کوشش بی‌ثمر ماند، زیرا هواداران هر دو جريان بدون آنکه خود را از رسوبات عقاید اسلامی رها کنند، مطالب جدیدی را در ذهن جای دادند. خاصه آنکه هر دو جريان از روشنگری ضدذهبي طفه رفته‌اند. بویژه حزب توده که در برخورد با دیوار بلند اسلام از همان گام نخست «تقیه» پیشه کرد:

«سیدی در اردبیل بنام میرخامن، بر علیه حزب توده برخاسته و آنها را تکفیر کرده و مردم را به کشتی‌شان تحریص نموده، زنها را بنام ارتداد شوهرانشان، از آنها جدا گردانیده بشوهر دیگر داده. در کشوری که با رژیم مشروطه و با قانون اساسی اداره می‌شود، به چنین رفتار وحشیانه پرداخته است.» (3)

بدین ترتیب «حزب توده» که نمی‌توانست با روشنگری در جامعه پایگاهی بیا بد با تبلیغات دروغین تنها به یارگیری از نسل جوان و برخی اقشار دیگر بسنده کرد و برای حفظ خود، در خدمت پیشبرد سیاست خارجی روسیه شوروی نسخه مسخ شده‌ای از مارکسیسم سرهم کرد که به درستی «چپ روسی» نامیده شد.

البته باید انصاف داد که مبلغان حزب توده و جريانات بعدی «چپ»، اگر هم می‌خواستند نمی‌توانستند هواداران خود را روشنگرانه به ترک اسلام فراخوانند! چون دیری نمی‌پایید که در برخورد اندیشه‌های روشنگرانه با باورهای شیعی، در نهایت «معجونی تهوع‌آور» از ترکیب این دو فراهم می‌آمد، زیرا فقط مطالب منطقی را می‌توان با منطق رد^۳ یا قبول کرد. این پدیده شگرف را کسری کشف کرده بود و

همین کافی است تا جایگاه او را به عنوان یکی از معتبرترین روشنگران تاریخ معاصر استوار سازد:

«اگر در ایران تبلیغات کمونیستی بشود، مسلمانان بعنوان آنکه مسلمان می‌باشند از گرویدن به آن خودداری نخواهند کرد. ولی با این عقاید درهمی که در مغزهای خود آگنده‌اند، اگر مبادی کمونیستی را هم فرا گیرند، اینها را با آنها درهم آمیخته یک معجون تهوع‌آوری پدید خواهند آورد. چنانکه همین رفتار را با مشروطه کردند و آن را گرفتند و بحال تهوع‌آوری انداختند.»⁽⁴⁾

بنا براین اگر حزب توده در دو - سه سال نخست پس از تأسیس، به یکباره به «بزرگ‌ترین حزب سیاسی خاورمیانه» بدل شد و تقریباً تمامی نسل جوان مدرسه دیده ایران را به خود جلب کرد، نه از آن رو بود که در ایران رستاخیز فرهنگی سترگی رخ داده بود، بلکه از آنجا نشأت می‌گرفت که «توده‌ای» شدن به هیچ‌گونه دگرگونی فکری و اعتقادی نیاز نداشت. زیرا «هواداران حزب» هرچند با «ودکا و سبیل» به ظاهر غیرمذهبی رفتار می‌کردند، اما در همزادی فکری با اسلام باعث شدند که در میان جریانات اسلامی نیز میل به بزرگ اسلام به عنوان ایدئولوژی جهانگیرانه رشد کند و ترکیب «چپ اسلامی» برآمده از «حوزه و دانشگاه» به نگرش مسلط بر جامعه بدل گردد.

بنا براین «پنجاه و هفتی‌ها» بنا به ماهیت فکری خود، نه دو گروه جدای «اسلامی» و «چپ»، بلکه «توده»‌ای با ماهیت همگون اما با دو چهار گوناگون را تشکیل می‌دادند. جالب نظر آن است که بخشی از همین «توده» پس از مهاجرت میلیونی به خارج از کشور، برای بار سوم «دگرگون» شد و اینک ظاهری «سوسیال دمکراتیک» به خود گرفته است، اما چون نیک بنگریم، در نهایت به «دوچهرگی چپ اسلامی» چهار جدیدی افزوده شده است!

پدیده‌های «استثنایی» بسیاری را می‌توان به عنوان عوارض دوچهرگی چپ اسلامی برشمرد. نمونه کوچک آنکه، کمونیستها در هیچ جا با مراسم مذهبی خاکسپاری نمی‌شوند. اما چپ‌های ایرانی نه تنها در ایران همواره از خاکسپاری اسلامی استقبال کرده‌اند، بلکه حتی در خارج از کشور نیز خواهان آن هستند. اینکه مثلاً «بزرگ علوی»، از سرشناس‌ترین کمونیستهای ایرانی و از بنیانگذاران حزب توده، پس از عمری زندگی در آلمان شرقی، در برلین با مراسم اسلامی به خاک سپرده شد، همان‌قدر نشانه دوگانگی چپ اسلامی است که ارسال پیکر «شهرخ مسکوب» و یا «هوشنگ ابتهاج (سايه)» به ایران برای

خاکسپاری با مراسم اسلامی.

بدین معنی سه رویه «اسلامی»، «چپ روسی» و «سوسیال دمکراتی» نه مراحل تحولی فرهنگی، بلکه نشان دهنده معجونی است که در اذهان بخش بزرگی از ایرانیان فراهم آمده و از نظر روانشناسی اجتماعی پدیده‌ای شگرف بشمار می‌رود.

برای شناخت این پدیده شاید بتوان از آشنایی با عوارض بیماری «روان‌گسیختگی» (اسکیزوفرنی) کمک گرفت.

روانشناسان دو علت برای بروز این نارسايی می‌شناشند: یکی عامل ژنتیک و دیگری شرایط آزاردهنده در کودکی. از عوارض آن در زندگی روزمره این است که فرد برای پاسداری از دو چهره خود، ناگزیر از دروغگویی است و از آنجا که دروغ سرچشم هم دیگر نارسايی‌های اخلاقی، از ریاکاری، تظاهر تا خیانت و غیره است، بی‌اخلاقی (در عین ستایش از خود به والاترین ویژگی‌ها) نقطه مشترک طیف چپ اسلامی را تشکیل می‌دهد. بدین سبب نیز رفتار رهبران این طیف نسبت به «خودی‌ها» در عین ادعای «برادری» و «رفاقت»، دستکمی از رفتار با «دشمنان» ندارد.

نکته دیگر آنکه لازمه دوچهرگی حفظ ویژگی‌های دو چهره متفاوت است! و بدین سبب مبتلایان، هرگونه شباهت میان دو چهره خود را به شدت انکار می‌کنند. چنان‌که هرچند چپها و اسلامی‌ها از نظر فکری و عملی در هشت دهه گذشته دست در دست هم بوده‌اند، اما اگر فردی «اسلامی» را «چپ» بخوانید سخت برآشته می‌شود، و بر عکس!

مشکل دیگر اینکه دوچهرگان، از آنجا که از حافظه‌ای مخدوش برخوردارند، نسبت به چند و چون سرگذشت خود دچار مشکل‌اند و نمی‌توانند روایتی واقعی از زندگی خود بدست دهند. بازتاب اجتماعی این نارسايی در جریان چپ اسلامی چنین است که نسبت به تاریخ خود و به ویژه تاریخ ایران واقعیت‌گریزاند و از هیچ‌گونه جعل و دروغ ابا ندارند. همان‌طور که اشخاص مورد آزار جنسی قرار گرفته می‌کوشند تا گذشت خویش را پنهان کنند و یا بی‌اهمیت جلوه دهند، جریان چپ اسلامی نیز گذشت تاریخی خود را پنهان می‌کند و به قهرمان‌پروری می‌پردازد.

نمونه‌وار می‌توان از برخورد یکسان نیروهای چپ و اسلامی به حمله اعراب به ایران اشاره کرد، که متحداً در تحریف یا حتی تکذیب آن می‌کوشند؛ از یکسو با به دست دادن تصویری سیاه از اواخر دوران

ساسانی، یورش اعراب را حتی نوعی موهبت جلوه می‌دهند و از سوی دیگر آن را کم‌اهمیت‌تر از حمله مغولان می‌شمارند. و بالاخره گاه در نوعی هم‌آوایی شکرف اساساً منکر چنین تهاجمی می‌شوند و تشرف به دین اسلام را نتیجه کودتای «ایرانیان عرب‌تبار» ساکن می‌نرودان در پیامد ضعف دربار ساسانی قلمداد می‌کنند. زیرا در غیر این صورت از یکسو باید بپذیرند که تسلط اسلام بر ایران نتیجه اجباری شکست از عرب بادیه نشین بوده و از سوی دیگر ایران پیش از حمله اعراب از تمدنی برخوردار بوده، که از آن پس در سایه بدويت اسلامی رو به اضمحلال نهاده است.

چنان‌که اشاره شد، هرچند شخص مبتلا به دوگانگی شخصیت از آن رنج می‌برد، اما به ناگزیر هر دو چهره خود را می‌پاید. نمونه‌وار «چپ‌ها» از یکسو از جنایات رژیم اسلامی و ناساماً نی کشور می‌نالند و از سوی دیگر، از حکومت آخوندی به دلیل "مبازله" ضد امپریالیستی" دفاع می‌کنند، و «اسلام‌ها» نیز از یکسو به منافع ملی در برابر «کافران» روسی و چینی چوب حراج زده‌اند و از سوی دیگر، فرزندان خود را برای زندگی و تحصیل، نه به کشورهای "بلوک شرق"، بلکه به آمریکا می‌فرستند!

بنا براین می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: همان‌طور که گویند «سلطنت‌طلبان» هنوز ساز و کار دنیا را در مناسبات قرون وسطایی می‌بینند و به دنبال سلطانی هستند تا به او بیاویزند، جناح چپ اسلامی نیز که در چنبره نارساً می‌دوچهرگی گرفتار است به هیچ روی نمی‌تواند به جناحی قابل اعتماد در گذار ایران از حکومت فاشیسم اسلامی بدل گردد.

«زن زندگی آزادی» نشان داد، که جامعه ایران و بویژه نسل جوان بر «کابوس پنجاه و هفتی» غلبه کرده و همین بزرگترین ضامن پیروزی رستاخیز مهسا خواهد بود. در این میان امروزه خوشبختانه بخش بزرگی از هواداران سابق سازمان‌های «چپ» نیز، به جلوه «چپ ملی»، از خیزش «زن زندگی آزادی» پشتیبانی می‌کنند.

(1) احمد کسروی، شیعیگری، ص 8

(2) جریان روشگری در اروپا در واقع با رد استدلال مبنی بر اثبات وجود خدا از سوی «قدیس آنسلم کانتربیری» به وسیله «اما نوئل کانت» به پیروزی رسید.

(3) احمد کسروی، سرنوشت ایران چه می‌شود؟، ص 25

آلترنا تیوها و منشورها در پرتو درس‌های خیزش 1401

خیزش انقلابی ۱۴۰۰-۱۳۹۰، با ویژگی‌های یگانه و متمایز نسبت به جنبش‌های پیش از خود، درس‌های اساسی و مهمی بر جای گذاشت. از این پس، هر تحلیل، منشور، پلاتفرم، آلترنا تیو یا راهکار سیاسی و اجتماعی در راستای گذر از جمهوری اسلامی ایران، نمیتواند از ارزشها و درس‌های این خیزش تأثیر عمده نپذیرد.



در جریان و در پی این خیزش، منشورها بی، در تبیین آلترنا تیوهای گوناگون، کما بیش شتابزده و گاه فرصت‌طلبانه، از سوی روندهای مختلف اپوزیسیون ایران، به طور عمده در خارج از کشور، انتشار یافته‌ند. در توضیح و تبلیغ آنها، کنفرانسها و همایشها با شرکت کنشگران سیاسی متشکل یا منفرد برگزار شدند.

موضوع این نوشتار، بررسی و نقد آلترنا تیوها و منشورهای ارائه شده از سوی گروه‌های مختلف اپوزیسیون ایران در پرتو درس‌های خیزش 1401 است. اما پیش از پرداختن به آن، سه درس عمده‌ی این جنبش را از دیدگاه خود توضیح می‌دهیم.

سه درس عمده

خیزش موسوم به ۱۴۰۰-۱۳۹۰ خودا نگیخته بود. دسته‌ای، حزبی، جریانی یا قدرتی، نه در داخل کشور و نه از خارج، به وجودش نیاورده بود. رهبری یا هدایتش نمی‌کرد. از پیش سازماندهی یا برنامه‌ریزی‌اش نکرده بود. تئوری یا ایدئولوژی خاصی، جز امر آزادی، راهنمایش نبود. این خیزش در روند مستقل خود موفق به

تشکل‌یابی نشد. اما توانت، با وجود سرکوب و ترور، شکل‌ها و شیوه‌هایی از هماهنگی، پیوند و سازماندهی میان خود را ایجاد کند. این خیزش در عین حال انقلابی بود چون کلیت نظام دیکتا توری دینی و تبعیض را نفی می‌کرد.

از خیزش سه درس سیاسی اصلی می‌آموزیم.

درس اول: ضرورت طرح خواست‌های ایجابی و اثباتی در نفی رژیم جمهوری اسلامی. خیزش 1401 علیه دیکتا توری و تبعیض‌های مختلف، از جمله بر اتنی‌های ساکن ایران، برای کسب آزادی و دموکراسی بود. نام دموکراسی، البته آشکارا توسط معتبرسان خیابان اعلام نشد، اما بی‌تردید خواست اصلی آنان را تشکیل می‌داد. با توجه به این ناگفته‌ی خیزش است که مبارزان آزادی‌خواه ایران موظفاند، همراه و همزاد با شعارهای سلبی و نفی‌گرا، همواره طرح‌ها هدفهای ایجابی و اثباتی خود را اعلام کنند. تنها بدین سان، آشکار و شناخته می‌شود که مبارزه یا انقلاب از برای چیست؟ چه هدفی را دنبال می‌کند؟ چه چیز را می‌خواهد جایگزین آنی کند که اکنون حاکم است و دیگر نمی‌خواهیم باشد؟

درس دوم: ضرورت تشکل‌یابی جنبش داخلی با تکیه به نیروی خود. جنبش‌های اجتماعی نوین امروزی، چه در جهان و چه در ایران، تحزبِ سنتی را رد و نفی می‌کنند. این گونه سازماندهی‌های کلاسیک عموماً هیمارشیک، قدرت‌طلب و اقتدارگرا هستند. اما جنبش‌های امروزی در پی ابداع شکل‌های جدید و متفاوتی از سازماندهی خود برای تغییرات بنیادی اجتماعی می‌باشند. می‌خواهند به صورت جنبشی، افقی، شبکه‌ای و غیرسلسله‌مراتبی عمل نمایند. می‌خواهند دموکراتیک، مستقل از دولت، احزاب و قدرتها یعنی خودمختار و خودگردان باشند. با تشکیل سازمند و پایدار ۱۰۰۰۰۰۰، هم خود تصمیم‌گیرنده باشند و هم خود اجرا کنند. این تشکل‌یابی‌های نوین رهبری‌های خودخوانده و از بالا را بر نمی‌تابند. قیومیت آنها را نمی‌پذیرند.

درس سوم: ضرورت همکاری و همگرایی جمهوری‌خواهان خارج از کشور. خیزش انقلابی ثابت کرد که جمهوری‌خواهان دموکرات و رهایی‌خواه ایران، در جدایی و پراکندگی، نمی‌توانند نقش فعالی در پشتیبانی عملی و معنوی از جنبش داخل به عنوان وظیفه اصلی، اگر نه تنها وظیفه، ایفا نمایند. همکاری و همگرایی آنها برای پیش‌بُرد این امر، اما نباید با نگاه، انگیزه و هدف قدرت‌طلبانه

و اقتدارگرا، نه به قصد آلترنا تیو سازی، رهبری و هدایت جنبش داخل از خارج، بلکه به منظور ایجاد همبستگی جهانی با مبارزات داخل کشور باشد.

آلترنا تیوها و منشورها

در پرتو این درسها، به بررسی آلترنا تیوها و منشورها در کلیتشان می‌پردازیم. می‌دانیم که در پی خیزش اخیر، با پیدا شدن تصور واهی فروپاش نزدیک رژیم، در نزد بسیاری از سازمانها و کنشگران سیاسی در خارج از کشور، متن‌هایی به نام پلتفرم، منشور، آلترنا تیو، برنامه گذار، دستور عمل، راهکار... تدوین، اعلام و تبلیغ شدند. گفتگوهایی پیرامون آنها در فضای سایبری، رسانه‌های مجازی، میزگردها، دانشگاه و غیره برگزار شدند. در عین حال می‌دانیم که بنا بر تجربه، پاره‌ای از این تلاشها با فروکش التهابات و توهمنات، با سیر اتفاقات و تحولات، پایدار نخواهد ماند. از سوی دیگر، با این پیش‌فرض نیز حرکت ممکنیم که بیشتر این منشورها و آلترنا تیوها را کنشگران اپوزیسیون خارج از کشور مطالعه کرده‌اند. چه بسا نیز خود مستقیم یا غیر مستقیم در تبیین برخی از آنها نقش داشته‌اند. در نتیجه من در اینجا، دست به بررسی مشخص یکایک آنها با نام و نشان‌شان نمی‌زنم. تنها به تقسیم‌بندی و تمايزگزاری مضمونی آنها در کلیت سیاسی‌شان می‌پردازم.

آلترنا تیوهای اقتدارگرا و طرح‌های رهایی‌خواه

در بارهی آلترنا تیوهای پیش‌کشیده از سوی گروه‌بندی‌های مختلف اپوزیسیون ایران، به‌ویژه در خارج از کشور، دو مقوله را باید قبل از هر چیز از هم تفکیک و متمایز کرد. یکی، بحث آلترنا تیو به معنای طرح یا بدیل سیاسی و اجتماعی مورد نظر و خواست ما در مقابل رژیم جمهوری اسلامی است. دیگری، سیاست آلترنا تیوسازی یعنی اعلام یک رهبری خودخوانده با بدیل و برنامه جایگزینی رژیم در خارج از کشور است. این روزها، پاره‌ای از آلترنا تیوها به ویژه معنای دوم را با خود به همراه دارند.

اما به طور کلی، آلترنا توهای اپوزیسیونی را من به دو دسته تقسیم ممکنم. یکی، بدیلهای اقتدارگرا و دیگری طرح‌های رهایی‌خواه. طرفداران آلترنا تیوهای اقتدارگرا طیف گسترده‌ای از

ا پوزیسیون ایران بهویژه در خارج از کشور را تشکیل می‌دهند. از جریان‌های راست تا چپ را در بر می‌گیرند.

از یکسو، سلطنتطلبان و مشروطه‌خواهان را داریم. اینان با تفاوت‌هایی نه چندان مهم خواهان احیا نظام پادشاهی یا مونارشی در ایران هستند. سیستمی که همواره در درازای تاریخ ایران، قدرتی مستبد و خودکامه بوده است.

از سوی دیگر، با نیرویی پراکنده، چپ‌های سنتی را داریم. اینان بدون نقد تاریخ سیاه ۱۹۷۹ و جنبش‌ها و انقلاب‌های پیرو آن در یک قرن گذشته، بدون گستاخی فاجعه‌بار سوسیالیسم دولتی و استبدادی، همچنان خواهان استقرار سیستمی توپالیتر به رهبری حزب، طبقه یا "شورا" می‌باشند.

در رده‌ای دیگر از اقتدارگرایان و به مراتب شدیدتر، مجاهدین خلق را داریم. اینان چون فرقه‌ای بسته و در پرده، توپالیتر، اسلامگرا و نظامگرا عمل می‌کنند. آلترباتیو، ایدئولوژی، استراتژی، تاکتیک و راهکار این جریان، فرای ادعاهای و لفاظهای، مبتنی بر ۱۹۷۹ است، که هوادارن و توده‌های باید به طور مطلق از آنها پیروی کنند.

افزون بر این‌ها، بخش‌های غیردموکرات و اقتدارگرایی در میان جمهوری‌خواهان نیز وجود دارند که پارادایم آن‌ها حاکمیت و سلطه‌ی دولتی مرکز و مقتدر در ایران است. ایدئولوژی افراطی در ترفیع ناسیونالیسم ایرانی و مرکزگرایی دولتی، این دسته از جمهوری‌خواهان ایران را، در زمینه اقتدارگرایی، از زمرة جریان‌های نامبرده در بالا قرار می‌دهد.

اما در برابر آلترباتیوهای اقتدارگرا، طرح‌های سیاسی و اجتماعی آزادی‌خواه، جمهوری‌خواه، دموکراتیک و لائیک نیز خوشبختانه وجود دارند. پارهای از اینان بنا بر نظریه و عمل رهایی خواهی می‌اندیشند و عمل می‌کنند. یعنی در راستای رهایی از سلطه‌های گوناگون. از سلطه دولتگرایی. از سلطه قدرت‌های سیاسی، اقتصادی، مالی، ملی و جهانی.

از این بخش، نتیجه می‌گیریم که در اوضاع سیاسی- اجتماعی امروز ایران، طرح ایجابی و اثباتی مورد نظر ما، در ۱۹۷۹، هم باید در برابر جمهوری اسلامی قرار گیرد و هم در برابر آلترباتیوهای اقتدارگرایی که در بالا نام بردمیم. یعنی به

بیانی دیگر، در مقابل طیفی از راست سلطنتطلب تا چپ توتالیت با گذر از جمهوری خواهان تمرکزگرا.

منشورها و تقسیم‌بندی آن‌ها

در مجموع، این منشورها را می‌توان بر پایه پاسخ به سه پرولماتیک سیاسی و اصلی امروز ما متمایز کرد. هر کار بررسی، نقد و سنجش این منشورها یا پلتفرم‌ها در قادر این دسته‌بندی می‌تواند روشنگر باشد. این سه پرولماتیک را می‌معیار رده‌بندی و مفهوم سازی منشورها قرار می‌دهیم. یکی، تبیین هدف مبارزه است: سرنگونی رژیم، اصلاح آن و یا مبارزه مطالبه محوری. دومی، طرح و تجویز شکل مطلوب نظام آینده است: جمهوری، سلطنت (پادشاهی) و یا مسکوت گذاردن این موضوع در مرحله‌ی کنونی. و سرانجام سومین مسئله، رابطه‌ی این منشورها با آلتربناتیو‌سازی و رهبری در خارج از کشور است.

۱- منشورهای سرنگون‌طلب، اصلاح‌طلب و مطالبه محور

امروزه، با شکست سیاست اصلاحات در رژیم جمهوری اسلامی، بیشتر منشورهای مخالفان جمهوری اسلامی، حداقل در خارج از کشور، اصل براندازی نظام را در دستور کار خود قرار داده‌اند. طرفداران این منشورهای سرنگون‌طلب از روندهای مختلف سیاسی بر می‌خیزند. از جمهوری خواهان و دموکراتها تا هواداران پادشاهی و سلطنت، از اقتدارگرایان تا رهایی‌خواهان. این منشورها خود را بیانگر خواست اکثریت بزرگ مردم ایران می‌دانند، که به معنایی درست است زیرا مردم ایران در اکثریت بزرگشان خواهان برآفتدان رژیم دیکتا توری و دین‌سالاری جمهوری اسلامی‌اند. با این حال، بین جریان‌های سرنگون‌طلب اختلاف‌های عقیدتی، سیاسی، تاکتیکی و استراتژیکی ژرف وجود دارند که امکان تلفیق و تجانس منشورها را به دست نمی‌دهند.

اما از سوی دیگر، هستند همچنان طرح‌هایی، به‌ویژه از سوی پاره‌ای از کنگران داخل کشور، که اصلاحات و نه براندازی رژیم را تبلیغ و تجویز می‌کنند. این در حالی است که بخش عظیمی از مردم ایران باور به امکان تغییر رژیم از راه رfrm ندارد. در حقیقت، اصلاح‌طلبی در ایران، یعنی سیاست حفظ رژیم با انجام تغییراتی هر چند مهم، بیان وجود نا امیدی در بخش‌هایی از مردم است که باور به امکان ایجاد تغییرات رادیکال در کشور و جامعه ۰۰۰ ۰۰۰ را

ندازند. این بخشها در خود قدرت و توانایی پذیرش ریسکها، خطرها و هزینه‌های یک تغییر و دگرگونی ریشه‌ای را نمی‌بینند. اینان، در شرایط تنگناهای مختلف اقتصادی و معيشتی، نگران آینده‌ی ناروشن خود و کشورشان در فردای فروپاشی رژیم در منطقه و دنیا پرآشوب کنونی می‌باشند. از این رو نیز اینان در خیزش ۱۳۹۰ میلادی به طور فعال پا به میدان نگذاشتند. با این که غیر مستقیم همبستگی خود را با معترضان خیابان ابراز نمودند. با توجه به این نکته، منشورهای سرنگون‌طلب، در نفی و رد اطلاع‌طلبی، باید کوشش کنند که به ناباوری این بخش‌های اجتماعی پاسخی شایسته دهند. توضیح‌دهند که هر مبارزه و مقاومتی، آن هم در برابر یک رژیم ترور و سرکوب، هزینه‌ها و خطرهای خود را دارد. بدون سختی و فداکاری فردی و جمعی، هیچ مردمی و هیچ مبارزه‌ای در جهان موفق به کسب آزادی، دموکراسی و برابری نشده است.

سرا نجام ما امروز با گونه‌ای دیگر از منشور رو به رو می‌باشیم که خود را "مطلوبه محور" می‌خواند. طراحان مبارز و پر ادعای آن، با الفاظی برآمده از چپ رادیکال و انقلابی، خود را در چهارچوب اقتصادی، معيشتی، صنفی، سندیکالیستی و مدنی، ولو در شکل منشوری "حداقل"، محدود و محکوم می‌سازند. اما اینان با این پرسش اساسی و اجتناب‌ناپذیر رو به رو می‌شوند که مطالبات صنفی و مدنی طرح شده در منشور شان، چه رژیم و حکومتی را مخاطب قرار می‌دهد؟ آیا این مخاطب، رژیم حاکم کنونی است؟ اگر چنین است، چگونه «رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی»، بنا به توصیف خود آنها، می‌تواند ۱۳۹۰ میلادی به مطالبات "رادیکال" آنها دهد؟ آیا مخاطب، رژیم پسا جمهوری اسلامی است؟ اگر چنین است، پس چرا منشور آنها در باره‌ی رژیم آینده هیچ چیز نمی‌گوید؟ به واقع، این گونه منشورها یا پلتفرم‌های مطالباتی با امضای پاره‌ای از گروه‌های صنفی، سندیکایی و مدنی، در داخل یا خارج کشور، سخنی از تغییر و براندازی رژیم جمهوری اسلامی بر زبان نمی‌آورند. مسائل مبرم سیاسی کشور را در کمال ابهام یا مسکوت می‌گذارند. مسائل اجتماعی و سیاسی مبرم و مهمی چون جمهوری، دموکراسی، جداگانه دولت و دین، حقوق بشر...، فهرستی از حلقه‌های گمشده‌ی این گونه منشورها را تشکیل می‌دهند. در یک کلام، آشفتگی و ناتوانی این منشورهای مطالبه‌محوری، با ظاهري رادیکال و چپ اما در حقیقت رفرمیستی و اکونومیستی، در کمبودها و کاسته‌های اساسی و سیاسی آنها نمودار می‌شوند.

2- منشورهای جمهوریخواهی و غیر جمهوریخواهی

پاره‌ای از منشورهای موجود با صراحة خود را جمهوریخواه می‌نامند و به دفاع آشکار از این نوع رژیم می‌پردازند. اما کم نیستند منشورهایی که شکل نظام آینده یعنی جمهوری یا پادشاهی (مونارشی) را مسکوت می‌گذارند. طرفداران آن‌ها به بهانه ضرورت ایجاد یک اتحاد و ائتلاف بزرگ از جمهوریخواهان تا سلطنت‌طلبان برای سرنگونی رژیم، تعیین نوع نظام آینده که به راستی اختلاف‌برآگیز است را به فردای پسا براندازی واگذار می‌کنند. اما همهٔ تجارب، از جمله خود انقلاب ۵۷ ایران، نشان می‌دهند که ائتلاف و اتحاد با سرپوش گذاردن بر اختلافها پایدار نمی‌ماند. برخلاف تصور بانیان آن‌ها، ایدئولوژی **جمهوری** و **جمهور** قدرت عمل، نیرو و کارایی به وجود نمی‌آورد. بلکه بر عکس هر چه بیشتر و ژرفتر از اعتبار کار سیاسی و اعتماد به آن می‌کاهد. با وام‌گیری از نیکول لورو، یونان‌شناس فرانسوی و تعریف او از «سیاست» در پرتو دموکراسی یونان باستان، باید گفت که در جوامع پُرتنش بشری در درازای تاریخ، همواره، اتحاد، را بطهی اختلافها و تفاهم، را بطهی تقابلهای بوده و هست. منشورهایی که به بهانهٔ ایجاد اتحاد بزرگ، شکل نظام آینده مورد نظر خود را آشکارا بیان و مشخص نمی‌کنند، محصول همکاری و سازش نامیمون و فرمت‌طلبانه بخشهايی از جمهوریخواهان با طرفداران سلطنت و پادشاهی‌اند. اپوزیسیون پایبند به جمهوری، موظف به نقد و رد این گونه پلتفرم‌هایی است که **جمهور** را جزء تفکیکناپذیر اصول پایه‌ای خود قرار نمی‌دهند.

3- منشورها در راستای آلتربناتیو سازی در خارج از کشور

پاره‌ای نه کم از منشورها و راهکارهای انتشار یافته از طرف گروه‌های اپوزیسیون برون مرزی، نگاه و سوی به قدرت و اعلام **جمهوری** و **جمهور** دارند. از جمله آنان که صحبت از وکالت، شورای گذار، طرح براندازی و از این دست می‌کنند. دستزدن به چنین سیاست‌های توهمساز و ناممکن در خارج از کشور، چیزی نیست جز سرهم کردن "بدیل"‌ها و "رهبری"‌هایی کاذب، غیرواقعی، سایبری... جدا از میدان اصلی اجتماعی و مبارزاتی. این گونه راهکارهای قدرت‌طلبانه و اقتدارگرا توسط احزاب، گروه‌ها یا کنشگران در تبعید، ناگزیر، برای به رسمیت شناختن خود، متکی به قدرت‌های

خارجی می‌شوند. در نتیجه، اگر سد راه نشوند، کمکی به جنبش داخل نمی‌کنند.

مهم‌ترین، اگر نه تنها وظیفه‌ی جریان‌های اپوزیسیونی خارج از کشور، همبستگی عملی و معنوی با جنبش داخل کشور است. اینان، از هر دسته و گرایشی، بهتر است به دنبال سراب قدرت، حاکمیت و رهبریت نروند. بیشتر تلاش خود در خارج از کشور را در راه ایجاد یک همبستگی بزرگ بین‌المللی با جنبشهای داخل کشور به کارگیرند.

موقع ما

در پایان این نوشه، لازم است که موضع سیاسی و کلان خود را در چند نکته اساسی یاداوری کنیم. به منزله‌ی هواداران جمهوری، دموکراسی و جدای دولت و دین (لائیسیته)، در راستای نظریه و عمل رها ییخواهی.

در شرایط امروز ایران، سه شعار ایجابی ما چنین می‌تواند باشد: نه به سلطنت و پادشاهی، آری به جمهوری. نه به دیکتاتوری، آری به آزادی و دموکراسی. نه به دین‌سالاری، آری به لائیسیته. در توضیح این سه شعار می‌گوئیم:

دموکراسی چون مشارکت مردمان در اداره‌ای امور خود، ممکن نیست مگر با استقرار آزادی‌های گوناگون. آزادی بیان، اندیشه و عقیده. آزادی تجمع، تشکل و سندیکای مستقل. آزادی مخالفت و اعتراض. آزادی تظاهرات و اعتصاب. آزادی مطبوعات و رسانه‌های مستقل. آزادی فعالیت‌های مدنی در بستر این آزادی‌ها و در پایبندی به حقوق بشر، دموکراسی یعنی انتخابات آزاد با رأی همگانی. یعنی تشکیل مجلس، نهادهای آزاد، مستقل و میانین. یعنی پلورالیسم و چندگانگی. دموکراسی مورد نظر ما، بدین سان، با هر گونه مناسبات اقتدارگرا، دیکتاتوری، پادشاهی، دین‌سالاری، تک-حزبی و توتالیتر در تضاد قرار می‌گیرد.

لائیسیته، جدای کامل دولت (به معنای سه قوای قانونگذاری، قضائی و اجرائی) و دین است. لائیسیته برابری همه‌ی شهروندان، مستقل از اعتقادات دینی یا غیر دینی‌شان، را تضمین می‌کند. در لائیسیته، دین رسمی وجود ندارد. قانون اساسی ارجاع به دین یا

مذهب نمی‌کند. مذهب و دین امری خصوصی‌اند. هر فرد آزاد است که دین‌دار، بی‌دین یا ضد دین باشد.

جمهوری در مقابل پادشاهی و سلطنت قرار می‌گیرد. در جمهوری، سیاست، دولت، حکومت و به طور کلی اداره‌ی امور جامعه و کشور، امر عموم تلقی می‌شود و نه در **فردي**، دسته‌ای، شورایی، حزبی، طبقه‌ای و یا نمایندگانی. جمهوری یعنی حکومت قانون. استقلال سه قوای اجرایی، قضایی و انتخابی بودن مقامات کشوری در همه‌ی سطوح برای مدتی محدود و معلوم. جمهوری مورد نظر ما، چون نگهبان یکپارچگی کشور، تمرکزگرا نیست. جمهوری غیر تمرکز شرط همزیستی مسالمت‌آمیز، دموکراتیک و آزاد مردمان مختلف سرمایه‌ی پهناور ایران است، با اتنیها، زبانها و فرهنگ‌های گوناگون، با خواسته‌ای دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه. اما شکل و شیوه مشخص عدم تمرکز در ایران (خودختاری، فدرالیسم، مجالس استانی و یا اشکال بدیع و نوین دیگر...) را مردم با رایزنی دموکراتیک، با تشکیل مجلس مؤسسات خود، در فردای برچیده شدن جمهوری اسلامی، تعیین و تبیین خواهند کرد.

در پرتو اصول فوق، جمهوری‌خواهان **همکاری** موظف به همکاری و همگرایی در راستای پشتیبانی از جنبش داخل کشور می‌باشند. می‌گوئیم «نژدیک و همسو»، زیرا همکاری و همگرایی با پاره‌ای از جریان‌های اپوزیسیون ایران، حتا آنان که ادعای دموکراسی‌خواهی، جمهوری‌خواهی یا چپ دارند، با توجه به اختلافات اساسی موجود، امروزه ممکن نیست. حال اگر جمهوری‌خواهان نژدیک به هم تمايل به تبیین منشوری مشترک داشته باشند، پرسش این است که چه نکات سیاسی عده، به عنوان مشترکات، را باید در طرح خود مطرح کنند؟ آنها را در 5 بند زیر می‌توان خلاصه کرد. این موارد در عین حال می‌توانند شرط همکاری و همگرایی جمهوری‌خواهان ایران نیز بشمار آیند.

- 1- سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران در تمامیت‌اش.
- 2- آزادی، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین.
- 3- برابری زن و مرد، پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیوسته‌ای جهانی آن، لغو مجازات اعدام.
- 4- برابر حقوقی اتنیها و اقلیتها در ایران. به رسمیت شناختن

چندگانگی زبانی، اتنیکی و فرهنگی در کشور.

۵- استقلال و یکپارچگی ایران. عدم وابستگی به قدرت‌های خارجی.

باید که همکاری جمهوری‌خواهان خارج از کشور، در پرتو اصول بالا، بتوانند امر پشتیبانی از جنبش رها یی‌خواهانه مردم ایران را هر چه بهتر و بیشتر به پیش راند.

شیدان و ثیق

ژوئن 2023 - تیر 1402

cvassigh@wanadoo.fr

www.chidan-vassigh.com

ویژگی‌ها و درس‌های خیزش | نقلابی
1401



در حیات 44 ساله جمهوری اسلامی ایران، خیزش معروف به زن زندگی آزادی رخداد سیاسی- اجتماعی بزرگ و بسیا بقهای بود. سه ویژگی و سه درس اصلی آن را از دید خود بیان می‌کنیم.



ویژگی اول: خیزشی خودجوش، مردمی و انقلابی.

خیزش خودانگیخته بود. دسته‌ای، حزبی، جریانی یا قدرتی، نه در داخل کشور و نه از خارج، آن را به وجود نیاورده بود. رهبری یا هدایت نمی‌کرد. از پیش سازماندهی یا برنامه‌ریزی نکرده بود. تئوری یا ایدئولوژی خاصی، جز امر آزادی، راهنمای این جنبش نبود. این خیزش تنها از درون خود نیروی مادی و معنوی می‌گرفت. این جنبش در روند مستقل خود موفق به تشكل یابی نشد. اما توانست، با وجود سرکوب و

تُرور، شکل‌ها و شیوه‌هایی از هماهنگی، پیوند و سازماندهی میان خود ایجاد کند. به گونه‌ای خودجوش، خودمحور و خودمختار. به صورت جنینی، موقتی، موضعی، افقی و محلی.

خیزش از سوی دیگر مردمی بود. زیرا نیروی اصلی آن را جوانان و نوجوانان، بهویژه دختران و زنان، شکیل می‌دادند. اینان امروز نزدیک به نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. قیام کنندگان برخاسته از افشار و طبقات مختلف بودند. از اتنی‌های مختلف ایران. از شهرها و شهرستان‌های بزرگ و کوچک. از سراسر کشور. مردم اما در انبوه خود، به دلایل مختلف، مستقیم پا به میدان نگذاشتند. با این حال، از راه‌ها و با شیوه‌های گوناگون، همبستگی و همسویی خود را با مبارزان خیابانی ابراز نمودند.

خیزش سرانجام انقلابی بود. بدین معنا که خواست برآفتدن رژیم جمهوری اسلامی را داشت. رفرمیستی یا اصلاح‌طلب نبود. از نوع جنبش‌های اجتماعی پیشین در دهه‌های 80 و 90 نبود. جنبه‌ی مذهبی به هیچ رو نداشت. این خیزش خواستی، تقاضایی و یا مطالبه‌ای از حاکمان و رژیم نداشت. چه معیشتی، چه اقتصادی، چه صنفی و یا سیاسی. این خیزش از دولت افزايش دستمزد و حقوق بازنشستگی نمی‌خواست. مطالبه‌ی حقوق عقب افتاده نمی‌کرد. مطالبه‌ی آب، نان، کار، مسکن و از این دست نداشت. گدایی انتخابات آزاد و رفرازه نمی‌کرد. این جنبش، انقلابی بود و بس. چون کلیت نظام دیکتاتوری دینی و تبعیض را نمی‌خواست. از ایدئواژی و مجلس اسلامی‌اش تا قوای اجرایی، قضایی و نیروهای انتظامی‌اش.

ویژگی دوم: خیزشی علیه حجاب اجباری و زنستیزی.

در تمام این سال‌ها، از انقلاب 1357 تا کنون، زنان ایران همواره در صف مقدم مبارزه با تبعیض جنسیتی و زنستیزی یک رژیم تئوکراتیک قرار داشتند. دو پدیدار زنستیزی و دین‌سالاری ویژگی ما هوی نظام حاکم بر ایران را تشکیل می‌دهند. در خیزش 1401،

دختران جوان، با اعتراض به حجاب اجباری، با روسربندهای سر برداری، دست به نفی شریعت و دین‌سالاری زدند. آنها برابری زن و مرد را اعلام می‌نمودند. عمل روسربندهای آنها در میادین شهر، در ملاعنه، فوق العاده جسورانه و بیسابقه بود. نه تنها در تاریخ ایران بلکه در تاریخ جهان، از این رو نیز مورد پشتیبانی جهانیان قرار گرفت. با مبارزات خود علیه زن‌ستیزی، زنان ایران در عین حال دست به یک اقدام فمینیستی جهان‌نشمول می‌زدند. یعنی مبارزه برای رهایی زن از سلطه مردسالاری.

ویژگی سوم: خیزشی علیه دیکتا توری و تبعیض، برای آزادی.

خیزش 1401 علیه دیکتا توری و تبعیض‌های مختلف از جمله بر اتنی‌های مختلف ساکن ایران بود. خیزش برای کسب آزادی و در عین حال دموکراسی بود. با اینکه خواست دموکراسی آشکارا توسط معتبرضان خیابان اعلام نشد، اما جنبه اصلی آزادی‌خواهی خیزش را تشکیل می‌داد. از سوی دیگر، اقلیت‌های اتنیکی (اقوام یا ملیت‌ها) در ایران، از کردستان تا بلوچستان، در خیزش 1401 شرکتی بسیار فعال داشتند. بسیاری از اینان نیز دستگیر و تعدادی اعدام شدند. خواستها و شعارها همگی در جهت همبستگی و برابر حقوقی مردمان گوناگون در ایران بود. این خود بیان‌گر یکی دیگر از ویژگی‌های خیزش 1401 بود که مسالمه‌ی تبعیض اتنیکی را مطرح می‌کرد. تبعیض توسط رژیمی تمرکزگرا که با زندگی آزادانه و برابرانه انسان‌ها در تفاوت‌های اتنیکی (قومی یا ملیتی)، فرهنگی، زبانی و غیره شان دشمنی بنیادی دارد.

با توجه به این ویژگی‌ها، درس‌های اصلی این خیزش را در سه نکته بیان می‌کنم.

درس اول: ضرورت طرح شعارهای ایجا‌بی.

کنشگران آزادی‌خواه ایران موظفاند، همراه با شعارهای سلبی و نفی‌گرا، شعارها و هدفهای ایجا‌بی و

اثباتی خود را طرح کند. در مبارزه برای سرنگونی یک نظام، اگر شعارهای سلبی همراه نشوند با طرحی جایگزین، آشکار و ایجابی، تغییری اساسی در اوضاع به وجود نخواهد آمد.

در اوضاع سیاسی- اجتماعی ایران امروز، طرح اثباتی مورد نظر ما، هم در برابر جمهوری اسلامی قرار میگیرد و هم در مقابل آلترا ناتیوهای اقتدارگرای دیگر چون طیفی از راست سلطنتطلب تا چپ تو تالیتر با گذر از جمهوری خواهان اقتدارگرا. سه شعار ایجابی جمهوری خواهان دموکرات و لائیک در شرایط امروز ایران میتوانند چنین باشند:

نه به دیکتاتوری، آری به دموکراسی. نه به دینسالاری، آری به لائیستیه. نه به پادشاهی، آری به جمهوری.

دموکراسی چون مشارکت مردمان در اداره امور خود، ممکن نیست مگر با استقرار آزادی‌های گوناگون. آزادی بیان، اندیشه و عقیده. آزادی تشکل، تجمع، تحزب و سندیکای مستقل. آزادی مخالفت کردن. آزادی اعتراض، تظاهرات و اعتصاب. آزادی مطبوعات و رسانه‌های مستقل. به طور کلی آن چه که آزادی‌های مدنی مینامیم. دموکراسی در تعریف متعارف آن، یعنی انتخابات آزاد با رأی همگانی. وجود مجلس و نهادهای آزاد و مستقل. دموکراسی یعنی پلورالیسم، چندگانگی و پذیرش وجود تعارض و اختلاف در جامعه. با این تعریف، دموکراسی مورد نظر ما با هر گونه مناسبات اقتدارگرا، دیکتاتوری، پادشاهی، فرد سالاری، دینسالاری، تک-حزبی و تو تالیتر در تضاد قرار میگیرد.

لائیستیه چون جدایی دولت (منظور سه قوای قانونگذاری، قضائی و اجرائی، که برخی حکومت نامند) و دین، برابر همهی شهروندان مستقل از اعتقادات دینی یا غیر دینی شان را تضمین میکند. در لائیستیه، دین رسمی وجود ندارد، مذهب و دین امر خصوصی تلقی میشوند و هر فرد آزاد است که باورمند

به دین ، بی‌دین یا ضد دین باشد.

جمهوری در مقابل پادشاهی و سلطنت قرار می‌گیرد. در جمهوری، سیاست، دولت، حکومت و به طور کلی اداره‌ی امور جامعه و کشور، امر عموم تلقی می‌شود و نه در انحصار فردی، دسته‌ای، شورایی، حزبی، طبقه‌ای و یا نمایندگانی. جمهوری، در تعریف متعرف آن، یعنی حکومت قانون، استقلال سه قوای اجرایی، قانونگذاری و قضایی. یعنی انتخابی بودن مقامات کشوری برای مدتی محدود و معلوم، از رئیس جمهور تا نمایندگان مجلس و غیره. چون حافظ یکپارچگی و وحدت کشور، جمهوری مورد نظر ما تمرکزگرا نیست. جمهوری غیر متمرکز شرط همزیستی مسالمت‌آمیز مردمان مختلف ساکن ایران است. سرمایه‌ی اینها، زبانها و فرهنگ‌های گوناگون و با خواسته‌های دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه. شکل عدم تمرکز (خودمختاری، فدرالیسم، مجالس استانی و یا غیر...) را مردم ایران از راه دموکراتیک، با تشکیل مجلس مؤسسان تعیین و تبیین خواهند کرد.

درس دوم: ضرورت تشکل‌یابی جنبش داخلی با اتکا به نیروی خود.

جنبش‌های اجتماعی نوین امروزی، چه در جهان و چه در ایران، تحزب سنتی را رد و نفی می‌کنند. این گونه تحزب و شکل سازماندهی عموماً هی‌رارشیک، قدرت‌طلب و اقتدارگراست. اما جنبش‌های امروزی در پی ابداع شکل‌های جدید و متفاوتی از سازماندهی خود برای تغییرات بنیادی اجتماعی می‌باشند. چنین امری، به‌ویژه در فقدان دموکراسی و آزادی، مانند شرایط امروز ایران، البته کاری بس دشوار است، اما ناممکن نیست. این تشکل‌یابی‌های نوین می‌خواهند به صورت جنبشی، افقی، شبکه‌ای و غیرسلسله‌مرا تدبی عمل نمایند. دموکراتیک، مستقل از دولت، احزاب و قدرتها باشند. خودمختار و خودگردان باشند. متکی بر مجمع عمومی باشند. یعنی همزمان هم خود تصمیم گیرنده باشند و هم خود اجرا کننده. این تشکل‌یابی‌های نوین رهبری‌های خودساخته و از بالا را

بر نمی‌تا بند. قیومیت آن‌ها را نمی‌پذیرند.

پرسش اصلی امروزی این است: خیزش‌ها و جنبش‌های اجتماعی ضدسیستمی کنونی، با خصوصیاتی که نام برده‌یم، چگونه قادر به ایجاد تغییرات اساسی اجتماعی خواهند شد؟ اکنون ما پاسخی هنوز برای این پرسش نداریم. در تجربه و عمل و با درسگیری از کمبودها و نارسا بی‌های خود است که این خیزش‌ها و جنبش‌ها قادر خواهند شد راه کارها بی مناسب بیا بند. با این حال از نظر من چند باور را می‌توان از هم اکنون به صورت اثباتی بیان کرد. این که این خیزش‌ها و جنبش‌ها از راه اتکا به نیروی خود و مستقل از دولت، قدرت‌ها و احزاب قدرت‌طلب و اقتدارگرا می‌توانند تعیین کننده شوند. از راه تداوم و گسترش مبارزات خود. از راه پایداری و پایبندی به امر آزادی، دموکراسی، پلورالیسم و چندگانگی هم به طور کلی در میدان مبارزات اجتماعی و هم به طور خاص در روابط و زندگی درون خود. از راه مسالمت‌آمیز و پرهیز از قهر، خشونت و حذف مخالفان. از راه پذیرش و به رسمیت شناختن اختلاف‌ها و تضادهای درون خود. از راه نفی و رد ایدئولوژی‌های توپالیتر، ناسیونالیستی، اقتدارگرا و قدرت‌طلب. سرانجام از راه پیوند و همسو کردن خود زیر خواستهای ایجابی و اثباتی. و این‌ها همه با تشکل‌پذیری خود به دست خود، در خود مختاری، خودگردانی و خودسازماندهی.

درس سوم: ضرورت همکاری جمهوری‌خواهان خارج کشور در همبستگی با جنبش داخل.

مهم‌ترین، اگر نه تنها، وظیفه‌ی جریان‌های اپوزیسیونی خارج از کشور همبستگی عملی و معنوی با جنبش داخل کشور است. اینان، از هر دسته و گرایشی، بهتر است دنبال سراب نروند. یعنی چنگ زدن به سیاست‌های آلتربناتیو سازی در خارج از کشور و رهبری جنبش داخل از خارج از کشور، که توهمنی بیش نیست. تلاش‌های بیهوده برای ایجاد "بدایل" و "رهبری" خود ساخته، کاذب و به دور از جامعه و مبارزات

عینی داخل کشور، فرجامی ندارند جز ایجاد وابستگی به قدرت‌های خارجی و منحرف کردن اپوزیسیون خارج از کشور از وظیفه‌ی اصلی‌اش.

این وظیفه‌ی اصلی، یعنی ایجاد همبستگی بین‌المللی با جنبش داخل کشور و گسترش هر چه بیشتر آن، می‌تواند از راه فراخواندن نهادها، انجمان‌ها و نیروهای دموکراتیک و متقدمی جهان صورت پذیرد. با برگزاری کارزارهای اعتراضی علیه جمهوری اسلامی و سیاست‌های ضدبشری آن. در همین راستا، اپوزیسیون خارج کشور باید در جهت انتزاعی هر چه بیشتر جمهوری اسلامی در جامعه‌ی جهانی گام بردارد. خواسته‌ای کنکرتنی را مطرح کند. برای تحقق آن‌ها، دولتها، پارلمان‌های دموکراتیک و نهادهای بین‌المللی را مورد خطاب و زیر فشار قرار دهد. از جمله به خواسته‌ای زیر می‌توان اشاره کرد:

۱- افزایش بسته‌های تحریمی با هدف تشدید فشار بر رژیم اسلامی و عواملش و نه بر مردم.

۲- کاهش همکاری‌های اقتصادی و تجاری با جمهوری اسلامی متناسب با تشدید نقض حقوق بشر در ایران.

۳- قرار دادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست گروه‌های تروریستی.

یکی دیگر از وظایف مهم جمهوری‌خواهان دموکرات در خارج از کشور، ایجاد همکاری و همگرایی میان خود است. از دید من، همکاری و همگرایی تنها می‌تواند در بین روندهای نزدیک به هم به لحاظ سیاسی، نظری و سبک کاری صورت پذیرد. زیرا همکاری و همگرایی با پاره‌ای از جریان‌های سیاسی، حتا با آن‌ها که ادعای ترقی‌خواهی، چپ و یا جمهوری‌خواهی دارند، مقدور نیست. چون اینان اقتدار طلب‌اند. نه جمهوری‌خواه، نه دموکرات و نه آزادی‌خواه‌اند. از سوی دیگر، در خارج از کشور، امر همکاری و همگرایی جمهوری‌خواهان نزدیک به هم و همسو نیز تنها در راستای وظیفه‌ی اصلی آن‌ها یعنی پشتیبانی عملی و فکری از جنبش

داخل کشور می‌تواند معنا داشته و تآثیرگذار باشد.
در این مورد، می‌توان 7 اصل اساسی زیر را شرط همکاری و همگرایی جمهوری‌خواهان ایران در خارج از کشور قرار داد:

- ۱- پایبندی به سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ایران در تمامیت‌اش و نه امکان اصلاح و ترمیم آن؛
- ۲- طرفداری از آزادی، جمهوری، دموکراسی و جدایی دولت و دین؛
- ۳- برابری زن و مرد؛
- ۴- پایبندی به اعلامیه جهانی حقوق بشر و پیوست‌های آن، لغو مجازات اعدام؛
- ۵- برابر حقوقی اتنی‌های مختلف ساکن ایران و عدم تبعیض.
- ۶- استقلال و یکپارچگی ایران با به رسمیت شناختن چندگانگی و تنوع زبانی، اتنیکی و فرهنگی مردمان ساکن کشور.
- ۷- عدم وابستگی به قدرت‌های خارجی.

باشد که همکاری جمهوری‌خواهان خارج از کشور، در پرتو مبانی بالا، یتواند نقش خود را در همبستگی با جنبش رها بی‌خواهانه داخل کشور هر چه بهتر، بیشتر و کارآمدتر ایفا کند.

شیدان وثيق

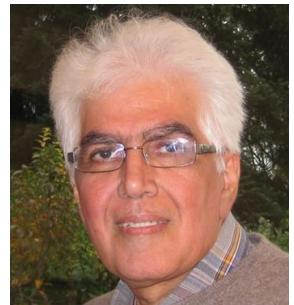
ژوئن 2023 - خرداد 1402

Web site : www.chidan-vassigh.com

میا نه روی دمکرا تیک، تنها راه نجات ایران

فاضل غبی

رستاخیز زن زندگی آزادی از این نظر نیز رستاخیزی بی‌همتا است که بزرگترین جهش اجتماعی - سیاسی ممکن در تاریخ را هدف خود قرار داده است. این خیزش می‌خواهد ایران را از بدوفرین اشکال ممکن حکومت، یعنی ولایت مطلقه و فاشیستی اسلامی، به نظام دمکرا تیک رایج در جهان پیشرفته تبدیل کند.



می‌توان پرسید: آیا نمی‌توان این جهش را کوتاه‌تر کرد تا شاید پیروزی آن سریع‌تر ممکن گردد؟ پاسخ شوربختانه منفی است، زیرا ایرانی که در آستانه انقلاب ۵۷ امکان داشت به مدد برخی رفرم‌های ساده و تنها با چند گام به دمکراسی سیاسی نیز دست یابد، با سقوطی همه‌جانبه که انقلاب ۵۷ به دنبال داشت، به چنان مفاکی درغلتید، که امروزه برای خروج از ورطه کنونی ناگزیر از دست زدن به جهش چنین بلند و به غایت دشوار است!

در عمل نیز تجربه چهار دهه گذشته نشان داده است که هر کوششی برای کوتاه کردن جهش به سوی دمکراسی، جز درغلتیدن به شکستی دیگر نیست. شاهد آنکه همه کوششها برای کوتاه کردن آن از هر دو جهت با شکست روبرو شده است:

کوشش از پایین با اصلاح طلبی، بدین امید که با رفرم‌هایی اوضاع کشور تا حدی عادی شود؛ کوششی که در عمل جز زمان خریدن برای تحکیم حکومت جهل و جناحت نتیجه‌ای در بر نداشت؛

و کوشش از بالا، بصورت کوشش‌هایی پیدا و پنهان که در این سال‌ها برای نزدیکی به برخی ارگان‌های رژیم مانند ارتشد، برای جلب به پروژه گذار از حکومت اسلامی صورت گرفته‌اند، که این نیز در عمل نتیجه عکس داده است. زیرا در نظام توپالیتر همه ارگان‌ها ملزم به سرسپردگی تام و تمام هستند. (به هر حال امروزه این گزینه با

تعویض ردۀ بالای ارتش با مهره‌های سپاه پاسداران از میان رفته است.) صرفنظر از این که هر گونه نزدیکی به ارگان‌ها و یا عواملی از رژیم به امتیاز دادن به آنها و ناگزیز به خدشه‌دار شدن نظام دمکراتیک آینده خواهد انجامید.

بنا براین تنها یک راه در برابر رستاخیز زن زندگی آزادی گشوده است و آن پیشرفت در راستای مسیری است که در ماههای گذشته با سربلندی پشت سر گذاشته، و آن کوشش برای استواری منش دمکراتیک و همبستگی ملی در میان ایران‌دوستان است. در این میان نکته این است که منش دمکراتیک به مدارا و همزیستی با دیگران محدود نمی‌شود، بلکه در درجه‌ی نخست به رشد «سرا فرازی شهروندی» نظر دارد.

از سوی دیگر نگاهی به تداوم رستاخیز زن زندگی آزادی در ایران و جهان نشان می‌دهد که ایرانیان از برخی ویژگی‌های تاریخی و هویتی برخوردارند که با دنیای مدرن همسویند؛ ویژگی‌هایی که شهروندان کشورهای پیشرفت‌ههای برای دست یافتن به آنها کوشش‌های فرهنگی و تربیتی بزرگی را پشت سر گذاشته‌اند. با این‌همه لایه‌های عقبمانده اجتماعی و رسبات فکری و رفتاری شیعیگری تا به حال مواعن در راه پیشرفت پرشتاب خیزش نوین ایرانیان ایجاد کرده و به مشکلاتی چند انجامیده یا به آنها دامن زده است.

صرفنظر از وابستگان به «چپ روسی»، از جمله‌ی این مواعن متأسفانه منش سلطنت‌طلبان است که در چهار دهۀ گذشته نه تنها از آموزگار زمانه نیاموخته‌اند، بلکه انگیزه‌های کینخواهانه خود را در پس آرزوی بازگشت به «عصر طلایی مهمند رضاشاه» پنهان می‌کنند. این گروه که در سالیان گذشته در سپهر سیاسی ایران نمودی نداشت، با اوجگیری خیزش نوین ایران با اتخاذ سیاست تبلیغی مهاجم به پشتیبانی فعال از شاهزاده رضا پهلوی روی آورد، در حالی که خود شاهزاده پیش از این و در طول سالهای گذشته با منش دمکراتیک ظاهر شده و چنانکه در تورنتو نیز تأکید کرد، احترام به گروه‌ها و افراد مخالف را از موازین مهم منش دمکراتیک می‌دانند.

تا آنجا که رویکرد دمکراتیک شاهزاده رضا پهلوی در لحظاتی تاریخی به این چشمداشت دامن زد که عزم آن دارد با منش دمکرات‌ما آبانه در همبستگی برای رستاخیز نوین ایران شرکت نماید. بی‌گمان چنین مشارکتی بدینکه نشان مداد، «شاهزاده» نیز در جامعه‌ی دمکراتیک «شهروندی» بیش نیست، نه تنها برای رشد دمکراسی

در ایران پیروزی بزرگی می‌بود، بلکه. این "دگردیسی" می‌توانست برای شخص رضا پهلوی در ایران آینده موجب شایستگی تاریخی بی‌همتا بی‌گردد.

اما از سوی دیگر، سلطنت‌طلبان، تو گویی از اعماق تاریخ برخاسته و با دمکراسی و حقوق شهروندی بکلی بیگانه‌اند، به شاهزاده فشار آورده‌اند تا از هرگونه همکاری با دیگران ابا نماید، تا بتواند نقشی همانند پدران خود بازی کند.

این توهمندی که متأسفانه به صدها هزار ایرانی می‌هندوست گسترش یافته، غافل از این است که پشتیبانی تمامی می‌هندوستان از شاهزاده نه عالم ممکن است و نه نظراً مطلوب؛ زیرا پس از فاجعه ۵۷ چنین الگویی، بدرستی در تصور اغلب ایرانیان یادآور پیدا یش دیکتا توری نوینی است.

این درحالیست که رستاخیز مهسا برای نخستین بار در تاریخ از این ویژگی والا برخوردار است که هر گروه و فردی را با هر ویژگی و رنگی در خود می‌پذیرد و جز همبستگی برای گذار از فاشیسم اسلامی به آینده‌ای دمکراتیک برای ایران انتظاری ندارد.

این ویژگی والا از آنرو در رستاخیز نوین ایران تحقق یافته که خوشبختانه ایرانیان، به ویژه نسل جوان، با درس‌آموزی از ماجراجویی‌های چپ و راست در سده گذشته، به اکثریت از میانه‌روی در اهداف و روش‌های سیاسی پشتیبانی می‌نمایند. ملت ایران «در حسرت یک زندگی معمولی» در میانی دمکراتیک و آزاد، بخوبی دریافتی است، که امنیت و رفاه اجتماعی و پیشرفت سیاسی تنها در سایه نظام دمکراتیک میانه‌رو ممکن است، دستکم به این دلیل که نوسازی ایران به همکاری و نیروی سازند هم ایرانیان نیاز خواهد داشت.

از سوی دیگر، دشمنان ایران و ایرانی از راست و از چپ به خوبی می‌دانند که بزرگترین ضربه بر جامعه و جنبش دمکراتیک تضعیف میانه‌روی سیاسی است. اما از آنجا که نمی‌توانند مستقیماً به میانه‌روی سیاسی حمله‌ور شوند، با تهاجم تبلیغی از موضع راست و چپ افراطی با حملات از دو سو فضای جنبش و جامعه را متوجه می‌کنند. در این میان غالب نظر است، که در ایرانی که در آن مفهوم جداسری قومی شناخته شده نیست، سلطنت‌طلبان با آنکه بخوبی می‌دانند که «تجزیه‌طلبی» از واردات «چپ روسي» است اما بر

مخالفان خود به عنوان «تجزیه طلب» می‌تازند و چپ‌ها که تا حال از خود درکی از دمکراسی نشان نداده‌اند، مخالفان خویش را به دیکتا تور پرستی متهم می‌کنند.

از آنجا که رستاخیز نوین ایران از یکسو ریشه در آرزوهای ملت بزرگ ایران دارد و از سوی دیگر، بیانگر والاترین خواسته‌های شهروندی در دمکراسی نوین است، این رستاخیز در برابر فاشیسم اسلامی از نظر تاریخی «محکوم» به پیروزی است. رستاخیز زن زندگی آزادی انرژی خود را از پشتیبانی دهها میلیون ایران‌دوست می‌گیرد و بدین سبب نیز سرزنش و بالنه به پیش خواهد رفت، و نه فقط همچون ماههای اخیر، بلکه در آینده نیز با تکیه بر بیداری ایران‌دوستان بر هرگونه بحرانی غلبه خواهد کرد. و آنچه گفته آمد ناشی از توهمندی یا شعارزدگی نیست بلکه تأکیدی بر نیازی تاریخی است که ایران امروز و فردا گریزی از تحقق آن ندارد!

این نیز گفتنی است که هنوز بسیاری از ایران‌دوستان امید آن دارند که با پشتیبانی از شاهزاده رضا پهلوی نیرویی فراهم آید که بتواند فرآیند دشوار گذار از حکومت اسلامی را به پیش ببرد، اما متأسفانه با توجه به نابکاری و سختگانی حکومت فاشیسم اسلامی چنین آرزویی برآوردنی نیست، زیرا با وجود همه ویژگی‌های مثبت و نیات پاکی که بدرقه راه وی است، پشتیبانی از او اگر به جدایی از رستاخیز بزرگ ایران منجر شود، نتیجه‌ای در بر ندارد. وانگهی ملت ایران در درازنای سده گذشته، از انقلاب مشروطه تا به امروز، برای تحقق آرزوی زندگی در آزادی و رفاه کوشیده است و معروف که با خیش زن زندگی آزادی، شاهد پیروزی را در آغوش بگیرد. از اینرو در لحظه حاضر پشتیبانی قاطع از رستاخیز نوین ایران تنها گزینه شایسته برای هر ایران‌دوستی است.

نگارندۀ این سطور در سال‌های گذشته با توجه به ناتوانی اعتماد ملی، تخریب شخصیت‌های ایرانی بدست تبلیغات نابکارانه حکومت اسلامی و در نهایت استفاده از اسلام برای تحکیم رژیم فاشیستی حاکم، شاهزاده رضا پهلوی را به عنوان نامدارترین ایرانی فراخوانده بود (از جمله در نوشتار: «سخنی با شاهزاده رضا پهلوی» ۲۰۲۰ م. (۱)) تا برای جلب نخبگان ایرانی به رایزنی درباره راه گذار به آینده بکوشد و همچنین با دوری قاطعاً نه از اسلام به عنوان ایدئولوژی رژیم فاشیستی حاکم، اراده ایرانیان برای گذار از حکومت جهل و جنایت را پیشگامی کند.

با برداشتن چنان گام‌های پیش از رستاخیز زن، زندگی، آزادی، این امکان فراهم می‌آمد که گروهی از نخبگان ایرانی مورد اعتماد ملی قرار گیرند و جمعی گرد می‌آمد که امروزه متوات است با محبوبیت و اقتدار معنوی خود، گذار از حکومت جهل و جنایت را هدایت کند. اما متأسفانه شاهزاده پهلوی به "محبوبیت موروثی" خود بسنده کرد و از برداشتن گامی به سوی آینده ایران خودداری نمود.

در عین حال هواداران شاهزاده پهلوی بالاخره باید در نظر گیرند که هرچند دوران پهلوی در مقایسه با عصر نکبت اسلامی "والاتر" می‌نماید، اما آن دوران در نهایت به سبب نارسای دمکراسی سیاسی و عقبماندگی دستگاه اداری کشور از هماهنگی با رشد جامعه به پایان خط رسید، و در نبود بدیل و جایگزینی شایسته، کشور دچار چنان بحرانی شد که آخوندها سرنوشت کشور را در دست گرفتند.

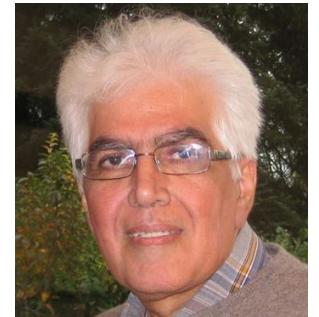
زمانی از قول احمد کسری چنین جعل کرده بودند که ایران یک حکومت به ملایان بدھکار بود و اینک سلطنت‌طلبان چنان جلوه می‌دهند که ملت ایران وظیفه دارد تا «ناسپاسی» خود نسبت به شاهان پهلوی و تن دادن به انقلاب اسلامی را با تجدید نظام سلطنت جبران نماید! در حالی که شایسته بود تا هواداران نظام سلطنت که بیش از هر قشر اجتماعی از مواهب دوران محمد رضا شاه برخوردار شده بودند، در چهار دهه گذشته با تمرین دمکراسی، دین خود به ملت ایران را ادا کنند. شاید دیر نباشد آن روزی که این هواداران از اینکه شاهزاده به معجزه براندازی موفق نخواهد شد، دچار سرخوردگی گردند و وی را نیز آماج حملات خود قرار دهند، چنانکه امروزه چپ‌ها «شکست مطلوب» رستاخیز نوین ایران را به یکدیگر شادباش می‌گویند، زیرا هر انقلابی جز «انقلاب کارگری» را ناروا و محکوم به شکست می‌دانند!

بنا براین حلقه مفقوده برای پیشرفت جامعه ایران و انگلستان اصلی بحران سیاسی از انقلاب مشروطه تا با امروز، نارسای دمکراسی بوده است و دیگر هیچ! و واقعیتی حکم می‌کند که رستاخیز زن زندگی آزادی را با میانه روی سیاسی به سوی بازبینی قانون اساسی مشروطه از سوی مجلس مؤسسان برای تثبیت دمکراسی پارلمانی به پیش برانیم. زیرا هر گزینه دیگری به معنی ماجراجویی سیاسی و برخلاف دادن کوشش‌های نیم سده در راه تحکیم قانون‌مداری مدنی و دمکراسی سیاسی خواهد بود.

جای بهائیان در رستاخیز نوین ایران خالی است!

فاضل غبی

و نه تنها جای بهائیان، بلکه جای دیگر پیروان ادیان و اقوام ایرانی، از آذری تا ترکمن و از گیلک تا لر نیز، در پهنه رستاخیز «زن زندگی آزادی» خالی می‌نماید، تا ویژگی رنگین کمانی ایران جلو و جایگاه شایسته خود را بیابد. این در حالی است که با وجود بیزاری اکثریت قاطع



ایرانیان از جریان دو چهره "چپ اسلامی"، هنوز هم «رسوبات ذهنی» این جریان را در گفتار و کردار بسیاری شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی می‌توان بازشناخت. طرفه آنکه، این "شخصیت‌ها" بعضاً مدعی رهبری خیزش مهسا هستند و کماکان در رسانه‌ها میدانداری نیز می‌کنند! علت آن است که چپ اسلامی نه تنها در تمامی طول سده گذشته با استفاده از ناتوانی خودآگاهی ملی ایرانی در زوایای پنهان و پیدای جامعه ایران ریشه دوانیده، بلکه توانسته است تا از یکسو «هویت ملی» را به تصویری مخدوش از دوران پیش از اسلام فروبکاهد و از سوی دیگر کوشش‌های ایرانیان در دو سده گذشته را برای بازیافت هویتی نوین به کلی نادیده بگیرد.

اما مجموعه این کوشش‌ها، از یکسو در راستای رهایی از اسلام و از سوی دیگر دیگر برای جبران عقبماندگی ایران، در تداوم منطقی خود به رستاخیز زن، زندگی، آزادی انجامیده است. بنا بر این «هویت ملی ایرانی» نه تنها بر پایه سرگذشت نیاکان ما در دوران باستان استوار است، بلکه ایرانیان بخش مهم‌تر آن را در طول دو سده پیش رقم زدند، که در طول آنها می‌کوشیدند تا از یکسو ایران را از سلطه آخوند رهایی بخشدند و از سوی دیگر کشوری نکبتزده را نوسازی

کنند.

غلبه بر برهوت فکری که چپ اسلامی با استفاده از ناتوانی هویت ملی بر جامعه ایران تحمیل کرده کاری بس سترگ است که پس از گذار از رژیم جهل و جنایت کارزار آموزشی بزرگی را می‌طلبد. اما در این روزها دستکم باید نشان داد که تبلیغات رژیم اسلامی مبنی بر اینکه رستاخیز نوین ایران «جعلی» و «واردادی» است بی‌پایه است و خیزش «زن، زندگی، آزادی» نه تنها نتیجه توطنده عوامل و رسانه‌های خارجی نیست، بلکه از درون جامعه ایران و بر بستر فرهنگ آفرینند ایرانی به ویژه در دوران معاصر برشکفته است.

این نخستین بار نیست که چپ اسلامی بر خیزش ایرانیان می‌تازد، بلکه در سده گذشته نیز همواره چندان بر همه‌گونه جریان غیر اسلامی و روشنگرانه تاخته، که از آنها در برخی موارد حتی نشانه‌ای نیز بر جای نمانده است. نمونه‌وار، امروزه از جریان «باهماد آزادگان» حتی خاطره‌ای نیز در یادها باقی نیست؛ جریانی که در راه گسترش روشنگری‌های احمد کسروی می‌کوشید و در دو دهه بیست و سی سده گذشته، از پایگاه اجتماعی بسیار گسترده‌ای به ویژه در ادارات دولتی برخوردار بود و از خردگرایی و «حق زنان به کشف حجاب و طلاق» دفاع می‌کرد.

فراتر از این بهائیان به عنوان یک "فرقه دینی" که آرا و رفتارشان کوچکترین خطی متوجه رژیم نمی‌کند، نه تنها همچنان مورد پیگرد و آزار همه‌جانبه قرار دارند، بلکه در ماههای اخیر به موازات اوچگیری رستاخیز نوین ایران آماج حملات باز هم شدیدتری قرار گرفته‌اند! به راستی در این وضعیت که رژیم ایستاده در لب پرتگاه نابودی از سرکوب نیروهای برانداز ناتوان است، بهائیان رانده شده به حاشیه جامعه چه خطری را متوجه رژیم می‌کنند؟

راز ناگفته مانده این است که ملایان نه از بهائیان، بلکه از افکار منسوب به آنان هراس دارند. آخوندها، بر خلاف اغلب ما، دوست و دشمنان ذاتی خود را به خوبی می‌شناسند و در کوشش برای بازگشت به دوران قدرتی خود در عهد قاجار، با بیان و سپس بهائیان را به درستی به عنوان آغازگران «فتنه» براندازی حکومت آخوندی می‌شناسند. آخوندها به خوبی می‌دانند، هرچند که امروزه در ایران «بابی» یافت نمی‌شود، اما همین ۱۷۰ سال پیش خیزشی که «بابیگری» نام گرفت، می‌رفت تا رستاخیز «زن، زندگی، آزادی» را

به پیروزی برساند و اگر چنین می‌شد، دیگر هیچ مانعی برای ورود ایران به تمدن نوین جهانی وجود نمی‌داشت!

امروزه شاید دیگر باورپذیر نباشد اما در دوران تسلط بی‌جون و چرای ملایان بر جامعه ایران دغدغه محمدعلی شیرازی (سید باب) و جوانان پیرو او رهایی زنان ایران از یوغ برده‌گی اسلامی بود و چنانکه امروزه می‌دانیم زرین‌تاج (طاهره) نه تنها از نخستین گروندگان به باب بود، بلکه رهبری دوگانه این خیزش را نیز بر عهده گرفته بود، چنانکه در همان اوان در کربلا (!) حجاب از چهره برگرفت و در ماه محرم با یارانش جامه رنگین می‌پوشیدند و به شادی پایکوبی می‌کردند.

با بیان «زندگی» را چندان ارج می‌نہادند که حتی کتک زدن کودکان را نیز برنمی‌تافتند و بزرگترین مجازاتی که می‌شناختند محرومیت از همtoa بگی با همسر بود! آنان انسان ایرانی لهیده در مفاک شیعه‌گری را با اعلام نسبی بودن اعتقادات برکشیدند و در «بدشت»، گروهی طلبه‌های پیشین نسخ و فسخ اسلام را پذیرفتند. تا آن زمان فقه شیعی به عنوان «سنن لا یتغیر الھی» جامعه ایران را به خفقان دچار کرده بود اما با بیان با طرح اینکه اعتقادات و موازین دینی زماندار و نسبی هستند، ضربه‌ای جانکاه و جبراننا پذیر بر ادعای واھی "ابدی" و "تفییرنا پذیر" بودن اسلام وارد آوردند. تنها با چنین شعارهای روش و رهایی‌بخشی ممکن بود که ایرانیان «بی‌آنکه سطربی از نوشه‌های باب را خوانده باشند»، در چهار گوش ایران و در شهر و روستا به خیزش درآیند. و در نهایت در جامعه‌ای که ملایان چندان دشمن «آزادی» بودند که آن را «کلمه قبیحه» می‌خوانندند، پیروان جریان باشی ندا در دادند که: «راه آزادی باز شده بستا بید و چشم دانا بی جوشیده از آن بیاشامید.»

رستاخیز باشی در پیامد تقارن تاریخی نامیمونی از پیشرفت بازماند و تیراندازی چند جوان خام به شاه، باعث شد تا باشی‌کشی با پشتیبانی حکومتی در درازای نیم قرن به اهرم قدرتیا بی ملایان بدل گردد. با این‌همه پاسداران جهل و جنایت بدین سبب نتوانستند نشانه‌های این رستاخیز را از میان ببرند، که جریان باشی نه تنها شعارها و آرزوها بی را بیان، بلکه پرسشی را مطرح می‌کرد که تا به امروز نیز پاسخ خود را می‌جوید: آیا ایرانی با هر ویژگی قومی و اعتقادی و آیینی و... بر مبنای ایرانی بودن خویش در میهن خود از حق حیات برخوردار است؟

این پرسش از سویی پاسخی به پرسش میرزا عباس ولیعهد دربار علت عقبما ندگی ایران از «فرنگ» نیز بود، زیرا طرح آن بدین معنی است که ایران از غرب بدین سبب واپس ماند که اروپا بیان خود را از زیر نفوذ کلیسا بیرون کشیدند و به استقلال اندیشه دست یافتد، در حالی که در ایران آخوندها با انکار حق حیات برای غیر مسلمانان بر حیات اجتماعی ایران چیره شدند و هرگونه نواندیشی و نوآوری را در نطفه خفه کردند.

رعشه‌ای که ملیان را از تصور پیروزی با بیان فراگرفت باعث شد تا بحال بکوشند تا شبی را نا بود کنند، که امروزه بر دوش نسل جوان ایران به فرشتۀ آزادی بدل شده است. اما ناگفته پیداست، رفتار وحشیانۀ ملیان با مردم آزادیخواه ایران پدیده‌ای نوظهور نیست و در سده‌های گذشته نیز مقاومت دلاورانۀ نسل‌های پیاپی برای کسب آزادی شهروندی، به خاک و خون کشیده شده است. به صحنه‌ای مکرر بنگریم:

با بیان و دیگر آزادیخواهان ایران در تاریکی تسلط ملیان به پیروزی نرسیدند، اما امروزه آگاهی و اراده مشترک ملت ایران چندان نیرومند است که به یقین بر پاسداران جهل و جنایت پیروز خواهد شد. اما برای آنکه آرزوی گذشتگان ما در هزاره گذشته به واقعیت بپیوندد، باید ریشه‌ها و سرچشمه‌ها را دریافت تا مشتبآخوند ایرانستیز نتوانند خود را ایرانی و رستاخیز مهسا را وارداتی بخوانند. وانگهی ایران آینده چهره‌ای کاملاً متفاوت از امروز خواهد داشت و لاجرم بجاست که از همین امروز ایران دوستان

از هر گروه و پیرو هر اندیشه‌ای به برآمدن آن یاری رساند.

در اخبار آمده بود که: «يهودیان آمریکایی سازمان «حمایت از زن، زندگی، آزادی» تأسیس کردند.» ۱۹ بنیانگذار سرشناش این سازمان در بیانیه‌ای اعلام کردند، «دین و تاریخ» آنان را فراخوانده است تا در کنار مردم ایران، که جان خود را برای رسیدن به آزادی در خطر انداخته‌اند، باشند.

پشتیبانی فعالانه چند صد هزار بهائی ایرانی در سراسر دنیا نیز بیشک به رستاخیز نوین ایران کمک شایانی خواهد بود.

گزینه مردمی در مقابل جمهوری اسلامی



فرا مرز دادور

در مقطع کنونی که برای جنبش انقلابی در ایران، سازمان یا فتگی و

آراستن به چشم اندازی هدفمند و استراتژیک به سوی یک گزینه مردمی ضرورت دارد، مهم است که جریانات و تشکل‌های مترقبی در میان مردم صفوی مبارزاتی خود را انسجام داده حول محور حداقل هایی از آمال و عقاید دمکراتیک، اتحاد وسیع سیاسی تشکیل بدهند. با اینکه بوضوح، پایه و محل اصلی نبرد علیه نظام تئوکراتیک و ارتجاعی در داخل ایران میباشد اما بدلیل تداوم خفغان سیاسی، نیروهای مبارزاتی و کنشگران راه آزادی و عدالت، که در خارج از کشور مستقر هستند، نیز از نقش مهمی برخوردار میباشند. تحولات سیاسی در چند ماه گذشته روش نموده که برخی از قدرتهای خارجی با تقویت جریانات موافق با منافع امپریالیستی آنها، بویژه گروه‌های سلطنت طلب که برون از مرز حضور دارند، همواره در صدد پیشبرد اهداف استراتژیک خود هستند که لزوماً به نفع منافع توده های مردم نیست. در این رابطه اهمیت دارد که کنشگران و گروه‌های مردمی در ایران بهمراه بخشهايی از افراد و جریانات دمکرات مستقر در خارج از کشور، از جمله چپها و ملیون آزادیخواه، حول محور حداقلی از ارزش‌های آزادیخواهانه و عدالت‌تجویانه مانند اعتقاد به آزادیهای سیاسی/عقیدتی و ساختار سیاسی مبنی بر انتخابات آزاد و جمهوری، مخالفت با نئولیبرالیسم و تمرکز بر سیاستهای برابری طلبانه، تلاش کنند که در مخالفت با دخالت قدرتهای خارجی و در ارتباط نزدیک با توده‌های مردم که نیروی اصلی انقلاب را تشکیل میدهند به پای ایجاد جبهه ای مردمی برای سرنگونی رژیم کنونی و بر پائی بلافاصله نظامی جمهوری، سکولار و مبتنی بر ارزش‌های جهان‌شمول حقوق بشری بروند. سازمانها، جریانات و منفردین مردمی، بویژه در داخل کشور میباید سعی کنند که در این مسیر انقلابی گام برداشته شود تا بعد از برکناری نظام تئوکراتیک، مناسباتی بر اساس آزادی، استقلال، جمهوری، دمکراسی، سکولاریسم و عدالت اقتصادی/اجتماعی در جامعه برقرار گردد.

در مسیر دستیابی به جبهه مردمی توجه به چند مورد و از جمله اعتقاد به آزادیخواهی، عدالت‌تجویی، استقلال طلبی و مخالفت با دخالت‌های امپریالیستی مهم است. تاریخاً در عرصه دخالتگری سیاسی و اجتماعی در ایران بخاطر تداوم اختناق و سرکوب خشونت آمیز، فعالیتها و کنشها از سوی مبارزان فرد و گروه‌های مترقبی و چپ در عرصه جامعه مدنی پیشرفت زیادی نداشته است. بعد از سرنگونی رژیم استبدادی و وابسته سلطنت در سال ۱۳۵۷، تنها بعد از وجود آزادیهای محدود برای چند ماه، سیاستهای انحصارگرانه و سپس سرکوبگرانه حاکمان جمهوری اسلامی تشدید گشت. سرکوب خونین و

کشتار مخالفان و معترضان، بویژه اعدام هزاران زندانی سیاسی در سال 67 و تداوم اختناق پلیسی برای سالهای طولانی، برغم تحقق سطحی از دستاوردهای مبارزاتی، کلا از شکلگیری کانونها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی لازم برای مبارزه علنی دمکراتیک جلوگیری نموده است. اما در 6 ماه گذشته پس از اوج گیری خیزش دمکراسی خواهی "زن، زندگی، آزادی"، توده‌های مردم بویژه زنان و جوانان که اکثر آنها به طبقات کارگری و محروم تعلق دارند با تمرکز در خیابانها و میادین شهرها حرکتهای جمعی و انقلابی خود را خود بخودی و در راستای سرنگونی نظام موجود و تحقیق حاکمیت مردمی شروع نموده اند. در 44 سال گذشته در زیر لوای حکومت سرمایه داری و شدیداً مستبد جمهوری اسلامی، اکثریت توده‌های مردم نه فقط از حقوق دمکراتیک فردی و اجتماعی، بلکه معیشت عامدتاً زندگی محروم مانده اند. سیاستهای اقتصادی غیر مردمی عمدها معطوف به ارزان سازی نیروی کار، آزاد سازی مزد و پرسوه غارت ثروتهای جامعه با توسل به طرح‌های مانند "مولد سازی" همراه با سرکوبهای شدید امنیتی علیه مبارزات کارگران و زحمتکشان، همچنان به پیش برده شده است. تورم سراسام آور، کاهش شدید ارزش پول و افزایش در هزینه‌های لازم زندگی، توده‌های مردم را با مشکلات عظیمی روبرو ساخته است. وزارت کار با اعلام خط فقر معادل 14.7 میلیون تومان (در حالیکه بر اساس اقتصاد دانان در ایران بالای 30 میلیون میباشد) و تنها افزایش 20 درصد به حداقل دستمزد، کارگران و زحمتکشان ایران را در معرض مصیبتهای عظیم اقتصادی و معیشتی قرار داده است.

در حیطه آزادیخواهی وعدالت‌جوئی مهم است که کنشگران مردمی درگیر در فعالیتهای اپوزیسیونی به حقوق دمکراتیک عمدها طرح شده در بیانیه حقوق بشر جهانی اعتقاد داشته، بویژه به آزادیهای اساسی مانند حق بیان، تشکل یا بی و مشارکت سیاسی اجتماعی از سوی تمامی مردم، الزام فکری داشته باشند. مشکل این است که در میان مبارزان نسبتاً سازمان یافته، بویژه بخشها یعنی از چپ، موضوع اعتقاد به آزادی و دمکراسی، بویژه آزادی برای دگر اندیشان اعتقاد چندانی وجود ندارد. گذشته از وجود ایده‌های انحراف گرایانه، نخبه گرایانه و مستعد به نفوذ قدرتهای خارجی بخصوص امپریالیستی که در میان اپوزیسیون راست از جمله سلطنت طلبان مسلط است، در میان کنشگران نسبتاً سازمان یافته، چپ و میانه روی لیبرال هم این آسیب تداوم دارد. در مقطع کنونی با توجه به شروع جنبش انقلابی در زیر بیرق "زن، زندگی، آزادی" مهم است که افراد

و جریانات مترقبی در میان ملیون و چپها توانسته باشند اتحادی از نیروهای مردمی را حول محور یک منشور حداقل تشکیل دهند. منشور دوازده ماده ای که حامل یک برنامه حداقل از سوی 20 تشكیل صنفی و مدنی در ایران (برغم مشکلات تشکیلاتی و درصد نمایندگی) میباشد، نمونه ای مناسب است که میتواند با ایجاد تغییرات متكاملتر از جمله اشاره به ایده های مرتبط با نیاز به ساختار سیاسی غیر مرکز (حقوق خود مختارانه)، عدالت‌جوئی اقتصادی (نفو نئولیبرالیسم) و تاکید بر خصلت ملی و ضد دخالت خارجی در آن به بستری جهت اتحاد سازمانهای سیاسی مترقبی در جبهه ای آزادیخواه و دمکراتیک تبدیل گردد و در واقع یک نهاد سراسری ضرور جهت سازماندهی هدفمند مردم در جهت پیروزی انقلاب دمکراتیک را برپا کند.

بخشی از جریانات ملی-دمکرات که خواهان عبور از نظام کنونی به یک جمهوری سکولار و دمکراتیک هستند از طرح موضوع مرکز زدائی، بیمناک از اینکه در جهت تجزیه طلبی "زمینه سازی" گردد، اهتراز میکنند. اما در جهان امروز در جوامع دمکراتیک ظهور مناسبات غیر مرکز گرا، با توجه به ویژگیهای هر جامعه از جمله در ایران عادی است. برای مثال، در صورت تدوین فدرالیسم بمتابه یک نظام برای مدیریت کشور، قدرت سیاسی جامعه در بین یک نهاد سراسری و مناطق پیرامونی آن که صاحب خود مختاری محدود هستند، تقسیم میگردد. این نوع سازماندهی سیاسی در کشورهای پیشرفته صنعتی مانند آلمان و یا جوامع توسعه یا بنده مثل هندوستان شکل گرفته است. برای مثال در هندوستان، در کنار حکومت مرکزی و سه شاخه قانونگذار، قضایی و اجرائی آن، ایالات مختلف دارای دولت محلی، متشكل از پارلمان، دستگاه قضایی و ارگان اجرائی هستند. مجلس محلی بر اساس انتخابات آزاد شکل میگیرد و مسئول اجرائی به عنوان وزیر اصلی معمولاً از درون بزرگترین بلوک انتخاب شده تعیین میگردد. تقسیم قدرت در قانون اساسی کشور تشریح گشته و برای مثال بغير از اعمال قدرت بر نیروهای نظامی، انتظامات در مرزها و سیاستهای مربوط به امور خارجه، به نوعی اختیارات قانونی بر مسائل اقتصادی و اجتماعی در زیر پوشش اقتدار سیاسی از سوی دولتهاي محلی و مرکزی قرار دارد. این نوع تقسیم قدرت در ایران به نوعی محدود در سال 1326 در آذربایجان و کردستان انجام شد. مردم ایران خواهان آزادی، دمکراسی، عدالت اقتصادی/اجتماعی و رها از دخالت قدرتهای خارجی هستند. اتحاد در میان جریانات و سازمانهای مردمی، در یک جبهه وسیع توده ای و موفقیت در گذار از نظام

ارتجاعی و تئوکرا تیک جمهوری اسلامی، این چشم انداز دمکراتیک را عملی میکند.

فرا مرز دادور، 17 آوریل 2023